

تحولات نهاد سیاست در ایران از انحلال استبداد رضاشاه تا آغاز دیکتاتوری محمدرضاشاه
(۳۲-۱۳۲۰ خورشیدی/۵۳-۱۹۴۱ میلادی)

^۱ اختر شیری

^۲ حسین ابوالحسن تنهایی

^۳ طهمورث شیری

تاریخ وصول: ۹۷/۱۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۱۸

چکیده

این پژوهش با هدف مطالعه‌ی تحولات سیستم سیاسی پس از کناره‌گیری رضاشاه تا استقرار دیکتاتوری محمدرضاشاه انجام شده است. از آن‌جا که مطالعات در حوزه‌ی تاریخ اجتماعی ایران متکی بر روایت‌های مورخان و اسناد منتشرشده می‌باشد، تاریخ شفاهی که زبان گویای رخداد‌های تاریخی است، نادیده گرفته شده است. در این پژوهش، داده‌ها از مصاحبه‌های انجام شده در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی با افراد طبقه‌ی فرادست و سیاست‌مداران دوره‌ی پهلوی گردآوری شده است. رویکرد پژوهش نیز مبتنی بر استقرای پراگماتیستی بوده و از کاربرد چارچوب نظری به دلیل نقش ویژه‌گرایی و نسبییت تاریخی در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی که رویکرد قیاسی را رقم می‌زند، اجتناب شده است. نتایج که با استفاده از تحلیل عنصری به دست آمد، نشان داد که در ابتدای به سلطنت رسیدن محمدرضاشاه به دلیل بی‌ثباتی سیاسی در کشور، پارلمان، احزاب و مطبوعات به همراه کابینه‌ی دولت نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشتند. روابط این عناصر با هم مبتنی بر دیالکتیک تکمیلی و با شاه مبتنی بر دیالکتیک جبرانی بود و در صدد استفاده از فرصت‌های موجود برای جبران فرصت‌های از دست رفته در دوره‌ی رضاشاه داشتند؛ تنها حضور حزب توده در این دوره با سایر نیروهای اجتماعی، تفاوت داشت. حزب توده که در دوره‌ی رضاشاه نیز نقش فعالی داشت، در این دوره به فعالیت خود ادامه داد، اما به دلیل مخالفت با سلطنت از حضور رسمی در سیاست دور نگه داشته می‌شد.

واژگان کلیدی: سیستم سیاسی، پارلمان، دیالکتیک، تحلیل عنصری، استقرای پراگماتیستی.

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۲- دانشیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول).

hatanhai121@gmail.com

۳- دانشیار گروه جامعه‌شناسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

مقدمه

هر جامعه‌ای در طول حیات خود، دوره‌های مختلفی را پشت سر می‌گذارد و همه‌ی تحولات اجتماعی در راستای اهداف توسعه‌ای در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برنامه‌ریزی می‌شود. هر دوره‌ی تاریخی بر اساس بنیان‌های معرفت‌شناختی؛ وابستگی به زمان و مکان می‌تواند از دوره‌های دیگر تفکیک شود. از دیدگاه معرفت‌شناسانه هر واقعیت اجتماعی در بستر تقابل دیالکتیکی و هم‌فراخوانی عناصر عینی و عناصر ذهنی پدیدار می‌شود و سوژه و ابژه در بستر زمانی و مکانی مشخص بر پایه‌ی اسلوب دیالکتیک تکمیلی می‌توانند جامعه را در مسیر توسعه پیش ببرند یا دچار واگشتی کنند. اما بیش‌تر تحلیل‌گران تاریخ اجتماعی ایران بدون توجه به بسترهای تاریخی ایران، متأثر از مارکسیست و کمونیست بوده‌اند؛ به عبارت بهتر، در مفهومی سیملی می‌توان چنین بیان کرد که فرم جامعه‌ی مدرن در بیش‌تر کشورها به وجود آمده، اما محتواهای متفاوتی در این فرم‌ها از رابطه‌ی متقابل عناصر مختلف شکل گرفته‌اند. فرم‌های اجتماعی یکسان، شباهت‌های ظاهری جوامع را نشان می‌دهند، اما محتواهای متفاوت بیان‌گر تفاوت‌های معرفت‌شناختی در جوامع است. این خطایی است که آبراهامیان در کتاب «تاریخ ایران مدرن» مرتکب می‌شود و وجود پارلمان را دلیلی برای مدرن شدن جامعه‌ی ایران به شمار می‌آورد. این خطا ناشی از اتخاذ رویکرد قیاسی است که کنش‌های متقابل اجتماعی و ظهور فردیت‌ها در ایران را نادیده انگاشته است.

نظام سیاسی جامعه یکی از پایه‌های اساسی در روند توسعه به شمار می‌رود و به موجب تغییر ساختار قدرت، جامعه می‌تواند از مشارکت فعال کنش‌گران اجتماعی بهره‌ی کافی ببرد. تغییر ساختار قدرت به اشکال متفاوتی می‌تواند رخ دهد؛ پارلمان به عنوان عنصری درون ساخت روابط بین نهاد حاکم و اکثریت مردم را تغییر می‌دهد و نمایندگان مردم از طریق انتخابات وارد پارلمان می‌شوند تا موازنه‌ی قدرت منجر به مشارکت غیرمستقیم مردم در اداره‌ی کشور شود. برای تغییر نظام سلطه در کشور، سیستم دموکراتیک در دوره‌ی مدرن، سیستمی است که نشان می‌دهد حق انتخاب نمایندگان مردم از سوی آنان وجود دارد و مردم به عنوان عناصری فعال، کنش‌گر و آگاه وارد صحنه‌ی تصمیم‌گیری‌های سیاسی می‌شوند. نمونه‌هایی از تلاش‌های ایرانیان برای استقرار دموکراسی را در انقلاب مشروطیت می‌توان مشاهده کرد:

«قبل از درگیر شدن انقلاب ۹۰-۱۲۸۵ خورشیدی/۱۱-۱۹۰۶ میلادی مشروطیت در ایران و در سال‌های ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ خورشیدی/۱۹۰۳ و ۱۹۰۴ میلادی، تظاهرات وسیع مردم علیه نائوس بلژیکی؛ رئیس کل گمرک ایران و پریم بلژیکی؛ رئیس گمرک آذربایجان و تقاضای اخراج آن‌ها، خیزش مردم آشکارا جنبه‌ی ضداستعماری داشت. پس از تظاهرات موسوم به جنبش تنباکو و علیه قرارداد رژی در دوران ناصرالدین‌شاه این تظاهرات ضداستعماری به صورت مبارزه با بانک شاهنشاهی و بایکوت آن و

تقاضای ایجاد بانک ملی ایرانی بروز کرد. اپوزیسیون حکومت استبدادی در دوران انقلاب مشروطه از روحانیون، اشراف و به طور کلی افکار موافق اعم از دینی، اشرافی، لیبرالی و غیره تشکیل شد و سرانجام به عقب‌نشینی مظفرالدین‌شاه، تنظیم قانون انتخابات و تشکیل مجلس شورای ملی انجامید» (طبری، ۱۳۹۵: ۲۸).

از آن‌جاکه زمینه‌های گذار جامعه از تقابل دوسویه‌ی طبقات فرادست و فرودست در دوران انقلاب مشروطیت مهیا شده بود، انتظار می‌رفت مجلس شورای ملی به عنوان عنصری درون‌ساخت بتواند جامعه را از بحرانی که موجب نارضایتی مردم از حکومت مطلقه‌ی شاهنشاهی شده بود، نجات دهد. اما شرایط اجتماعی ایران تا جامعه‌ی ایران درگیر بی‌نظمی شود؛ آنومی در بخش‌های مختلف اجتماعی، زمینه‌های بروز اعتراضاتی برای برپایی ساختی منظم را در خود داشت و یکی از راه‌های برقراری نظم در جامعه‌ی سنتی، بهره‌گیری از استبداد است. استبدادی که پس از مرگ مظفرالدین‌شاه قاجار با به توپ بستن مجلس ریشه دواند و بسترهای مناسبی برای رشد پیدا کرد.

«اصلاح‌طلبان ایرانی در قرن نوزدهم بیش‌تر دو عامل را مایه‌ی اقتدار و آبادانی اروپا می‌دانستند: فن‌آوری جدید و حاکمیت قانون. تلاش در هر دو زمینه آغاز شد، اما به شکل واقع‌بینانه‌ای به این نتیجه رسیدند که حکومت مسئول و منضبط مهم‌تر است. عدم واقع‌بینی آنان یکی در این باور بود که برچیدن حکومت استبدادی را کار آسانی می‌دانستند و دیگر، در این توهم که سقوط استبداد، بی‌درنگ سبب تجدید تمام‌عیار می‌شود» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۴۱).

پژوهش‌گرانی که بسترهای گوناگون تحولات تاریخی را مطالعه کرده و سعی در تولید علمی داشته‌اند، رویکردهای مختلفی را گسترش داده‌اند. آبراهامیان مفاهیم محوری دیدگاه‌هایی مانند ساختی- کارکردی، مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی سیاسی را با یکدیگر مورد هم‌سنجی قرار داده است: «پژوهش‌گران سیاسی مکتب ساختاری- کارکردی، دولت را محور بحث خود قرار داده‌اند. آن‌ها بررسی کرده‌اند که چگونه دولت، جامعه را نوسازی می‌کند، چگونه با بحران مشروعیت درگیر می‌شود و چگونه نهادهای نوینی مانند بروکراسی، ارتش و نظام تک‌حزبی ایجاد می‌کند. محور بحث گروهی دیگر، به ویژه مردم‌شناسان و پژوهش‌گران سیاسی، مکتب رفتاری جامعه بوده است؛ مثلاً مردم‌شناسان، جماعت‌های کوچک را بررسی کرده‌اند و صاحب‌نظران سیاسی به بررسی کل فرهنگ سیاسی جوامع در حال توسعه پرداخته‌اند. این در حالی است که برخی پژوهش‌گران به مطالعه‌ی شالوده‌های اجتماعی سیاست پرداخته و بررسی‌های گسترده‌ی تاریخی، اغلب با تأکید بر تأثیر جریان‌های بین‌المللی بر مسائل داخلی را انجام داده‌اند. معاصران نیز به حوزه‌های معینی از نظام سیاسی یا اجتماعی اهمیت داده‌اند» (آبراهامیان، ۱۳۹۲: ۷-۶).

در این پژوهش نیز، از تلاش‌های پیشینیان در قالب ادبیات تولیدشده در داخل و خارج از ایران برای پی‌ریزی بنیان‌های مطالعه استفاده شده است و سعی پژوهش‌گر بر آن بوده تا چشم‌اندازی تئوریک را برای تحلیل داده‌های تاریخی ایران تدوین کند که برآیندی از نظریه‌ها و مطالعات گذشته باشد.

«در تاریخ ایران حکومت‌های خودکامه، دائم با کودتاهای درباری، شورش‌های ادواری و گاه نیز قیام‌های توده‌ای روبه‌رو می‌شدند که ممکن بود موفق شده یا ناموفق باقی مانده باشند؛ ولی در صورت موفقیت، فروپاشی و سرنگونی دولت به بی‌نظمی عمومی، تقسیم قدرت خودکامه و اعمال آن از سوی یک طرف بر ضد طرف دیگر و نیز از سوی تمامی آن‌ها بر ضد جامعه کشیده است. سرنگونی دولت در جوامع خودکامه جوازی بود برای کاربرد خودسرانه‌ی قدرت از سوی یک‌یک و تمامی کسانی که قدرت مشخصی داشتند. بدین ترتیب یک مرکز قدرت خودکامه جای خود را به مراکز متعدد قدرت خودکامه می‌داد و این موجب شدت یافتن ناامنی و بی‌قانونی در جامعه می‌شد. جای شگفتی نیست که پس از اندک زمانی، جامعه دلتنگ ثباتی می‌شد که در دوران رژیم پیشین از آن بهره‌مند بود» (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۳۷).

محور اصلی بحث‌های کاتوزیان را حکومت خودکامه‌ای تشکیل می‌دهد که پیامدهایی برای جامعه دارد؛ از آن جمله می‌توان به نبود قانون و سیاست، نبود منبع مقبولیت، پراکندگی دستگاه حکومتی، نبود نظام دیوانی در کشور، نبود یا کمبود امنیت اقتصادی حتی برای پادشاه که تحت‌الشعاع انتصاب به فره ایزدی و شورش‌های گاه‌وبی‌گاه از سوی درباریان، مردم و اقوام بیگانه قرار می‌گرفت، اشاره کرد. در راستای اشاره به ویژگی‌های ساختاری در دولت‌های حاکم در ایران، تنهایی به ویژگی درون‌ساختی یا برون‌ساختی بودن جوامع اشاره می‌کند. وی بر این باور است:

«جوامع شرقی با هر عنوانی که از آن‌ها یاد شود؛ دوگانه، سنتی، من اجتماعی، کم‌همیار یا پرهمیار، نشان‌دهنده‌ی نظام اجتماعی و طبقاتی‌ای است که معرفت قومی آن‌ها در قالب منش اجتماعی و آگاهی در خود^۱ و به تعبیر معرفت‌شناختی در قالب معرفت عامیانه گرفتار آمده است. این گرفتاری اجتماعی در تاریخ جوامع شرقی به نماد استبداد شرقی^۲ که ویتفولگ نظریه‌پرداز آن بود، معروف شده است. جوامع شرقی از منظر معرفت‌شناختی^۳ به دو دسته تقسیم می‌شوند: جوامع درون‌ساخت^۴ و جوامع برون‌ساخت^۵. درون‌ساختی بودن یا برون‌ساختی بودن جوامع به چگونگی ساخت قشربندی آن‌ها مربوط می‌شود. به عبارت بهتر، اگر اقشار اصلی طبقه‌ی فرادست و فرودست در جامعه از ریشه‌های طبقاتی، نژادی، قومی، دینی و ملی مختلفی برخوردار باشند، جامعه‌ی مورد مطالعه، جامعه‌ای برون‌ساخت است و در مقابل، اگر

1- In- it- self

2- Asitic Despotism

3- Epistemological

4- In- structured

5- Out- structured

اقتشار اجتماعی از تبارهای متجانسی برخاسته باشند، جامعه‌ای درون ساخت شکل می‌گیرد» (تنهایی، ۱۳۹۰: ۳۸).

از آن‌جا که در ایران، دولت‌های حاکم که قشر اصلی طبقه‌ی فرادست هستند، در بیش‌تر دوره‌های پادشاهی ایران متشکل از اقوام خارجی بوده، به همین دلیل جامعه‌ی ایرانی، جامعه‌ای برون‌ساخت به شمار می‌رود. برون‌ساختی بودن جوامع در کنار ویژگی استبداد شرقی در جوامع شرقی، بستری از استبداد را به وجود می‌آورد که شاید بتوان آن را خشن‌ترین گونه‌ی استبداد دانست. در جوامع برون‌ساخت به دلیل وجود اختلاف‌های زیاد بین اقتشار اصلی و سایر اقتشار اجتماعی، هیجانات عاطفی که همپاری همه‌ی اقتشار اجتماعی را سبب شود، کم‌تر فرصت بروز پیدا می‌کند و این جوامع تبدیل به جوامعی کم‌همپار می‌شوند. از سوی دیگر، روی کار آمدن پهلوی که بر خلاف پادشاهان پیشین دارای ویژگی‌های قومی و فرهنگی مشابه با اقتشار اجتماعی ایران بود، می‌توانست جامعه‌ای از گونه‌ی جوامع درون‌ساخت را به وجود آورد.

«گفتمان مشروطه توانست برخی مفاهیم و ارزش‌های جدید را به فرهنگ و سیاست ایرانی منتقل کند و چراغ راهی باشد برای نسل‌های بعدی روشن‌فکران ایرانی تا آن‌ها در بیان نقدهای اجتماعی و رادیکال خود واقع‌گراتر باشند. گفتمان سیاسی‌ای که تسلیم در برابر ارزش‌های غرب را پذیرفته بود، با همه‌ی ناسازگاری‌های درونی و آسان‌گیری‌هایش، اندکی بعد از انقلاب مشروطه موجد اصلاحات دوران رضاشاه شد. بسیاری از روشن‌فکران در دوران فرمانروایی وی به روشن‌فکرانی دولتی تبدیل شدند و نقش بااهمیتی در فرآیندهای موسوم به استبداد سیاه ایفا نمودند» (میرسپاسی، ۱۳۹۳: ۱۲۴).

چندکانونی بودن تحولات اجتماعی سبب می‌شود تا این فرآیند را بتوان با کشف عناصر و مفاهیم مهم و جدا کردن آن‌ها از عناصر غیرمهم مورد بازبینی قرار داد و پیوندهای تئوریک میان صاحب‌نظران جامعه‌شناسی را درک نمود. قدرت یکی از مفاهیمی است که نقش مهمی در شکل‌گیری ساختار معرفت‌شناختی هر فردی دارد و به همین دلیل راهی در تحلیل‌های جامعه‌شناسانه باز کرده است. وبر بر این باور است:

«هر دولتی بر اساس قدرت بنا شده است. اگر فقط ساختارهای اجتماعی عاری از خشونت وجود می‌داشت، مفهوم دولت به کلی محو می‌شد و وضعیتی که به معنای دقیق کلمه، آنارشسیسم است، به وجود می‌آمد. خشونت بدون شک، تنها حربه‌ی طبیعی دولت نیست؛ ولی حربه‌ای است که مختص آن است و امروزه رابطه‌ی دولت و خشونت رابطه‌ای تنگاتنگ است» (وبر، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

وبر قدرت دولت را در گرو ابزار و وسایل نهادی‌شده‌ای می‌داند که استفاده از آن ابزار توسط دولت از نظر عامه‌ی مردم مقبولیت داشته باشد. یکی از این ابزار، خشونت است که رابطه‌ی دولت با آن یک

رابطه‌ی متقابل است تا موجودیت دولت در جامعه حفظ شود. البته این بدان معنا نیست که استفاده از خشونت در دولت‌های مدرن می‌تواند ویژگی‌های استبدادی را در این دولت‌ها متبلور سازد. گیدنز نیز در همین راستا آورده است:

«به نظر بنیان‌گزاران جامعه‌شناسی استبداد ویژگی دولت‌های پیشامدرن است. در پی پیدایش فاشیسم، کوره‌های جهودسوزی، استالینیسیم و وقایع دیگر در سده‌ی بیستم نشان می‌دهد که عوامل نهادی مدرنیت به جای دفع، امکانات توتالیتراریسم را درون خود حفظ کرده است. کاربرد شدید قدرت سیاسی در جامعه‌ی مدرن، فرمانروایی توتالیتر قدرت سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک را به صورتی متمرکزتر از آنچه که پیش از پیدایش دولت‌های ملی مدرن امکان‌پذیر بود، با هم جمع می‌کند» (گیدنز، ۱۳۹۴: ۸).

شکل‌گیری دولت‌های مدرن نه تنها ویژگی‌های دولت‌های توتالیتر را درون خود حفظ کرده‌اند، علاوه بر آن مقبولیتی برای آن به وجود آورده‌اند که حتی خشونت را در دولت‌های ملی جایز می‌داند. فوکو شکل‌گیری دولت متمرکز را به لحاظ تاریخی تبارشناسی می‌کند و مقبولیت یافتن خشونت در این دولت‌ها را وابسته به این امر می‌داند که دولت مدرن که متمرکز است، در پی سامان بخشیدن و نظم دادن به قدرت‌های پراکنده‌ای به وجود آمد که در قرون وسطی مبتنی بر زمین‌داری، مالکیت ارتش یا بر اساس روابط ارباب و رعیتی شکل گرفته بود؛ این دولت برای به وجود آوردن ائتلاف میان قدرت‌های پراکنده و گاه متعارض، نیاز به اهرم‌هایی داشت تا حکمیت خود را بقبولاند، حدود قدرت‌های مختلف را مشخص کند و روابط آن‌ها را تعدیل نماید. از این رو سه ویژگی اراده‌ی قدرت با قانون و اعمال قدرت از طریق سازوکارهای ممنوعیت و مجازات را برگزید. به اعتقاد فوکو، گرچه تلاش‌های زیادی برای رهایی امر حقوقی از سلطنت و رهایی امر سیاسی از امر حقوقی صورت گرفت، اما بازنمایی قدرت هم‌چنان گرفتار این نظام پیچیده است (فوکو، ۱۳۹۳: ۳-۱۰۱). بر اساس نظر فوکو آنچه که باعث شده تا شکل جدیدی از گفتمان حاکم شود، تغییر قدرت حاکم بر جامعه نیست که بتوان آن را دولت مدرن نامید، بلکه سلطنتی است که ایدئولوژی خود را به صورت قواعد حقوقی درآورده تا مورد قبول توده‌ی مردم قرار گیرد و بتواند اقتدار خود را حفظ کند. نوربرت الیاس نیز زمانی که بحث از انحصار در دنیای مدرن را پیش می‌کشد، حق استفاده از ابزار خشونت را به صورت مالکیتی خصوصی در اختیار سیستمی می‌بیند که حاکم بر نهادهای اجتماعی است و از آن به عنوان نهاد سیاسی یاد می‌شود.

«جامعه‌ای که ما آن را جامعه‌ی عصر جدید می‌نامیم، حداقل در غرب، توسط سطح کاملاً معین و مشخصی از شکل‌گیری انحصارات شناخته و مشخص می‌گردد. در این جامعه، حق استفاده‌ی آزادانه از ابزارهای قدرت نظامی از افراد گرفته شده و در انحصار یک قدرت مرکزی درآمده است» (الیاس، ۱۳۹۳: ۱۳۹). بنابراین دولت در جوامع مدرن، دولتی مبتنی بر صلح و عدم استفاده از ابزارهای خشونت نیست،

بلکه در دولت‌های مدرن ابزارهای خشونت به عنوان اهرم‌هایی قانونی در می‌آیند و استفاده از آن‌ها در انحصار دولت است که مالکیت ابزارهای خشونت را برای دولت به ارمغان می‌آورد. مقبولیت یافتن استفاده از ابزار خشونت، قدرت حاکمیت را تبدیل به اقتداری می‌کند که برای پایداری خود به راه‌کارهایی می‌اندیشد تا بتواند ساختار قدرت در جامعه را تحکیم بخشد.

«قدرت مقبولی که از طریق قانونی تثبیت شده و مقبولیت خود را از اعتقاد به معتبر بودن یک وضعیت حقوقی و صلاحیت اثباتی مبتنی بر قواعد اخلاقی اخذ می‌کند، اقتدار قانونی را به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، اطاعتی که این قدرت بر آن مبتنی است از طریق اصل الزام مطابقت با قوانین موجود توجیه می‌گردد. این قدرتی است که خدمت‌گزاران دولت‌های جدید و تمام صاحبان قدرتی که تحت این ضابطه به دولت نزدیک می‌شوند، اعمال می‌کنند» (ویر، ۱۳۹۰: ۵۰-۱۴۹).

به همین دلیل است که شیوه‌ی انتخاب حاکمان از شکل موروثی به اشکالی مانند نمایندگی و پارلمانی تغییر می‌کند و حق رای نیز به رسمیت شمرده می‌شود. نمایندگی و پارلمانی شدن انتخاب حاکمان سبب می‌شود تا صورت قانونی دولت حفظ شود و قدرت نیز با هم‌فراخوانی قانون تبدیل به اقتدار گردد. گیدنز معتقد است «حکومت کردن باید با شرایط عصر جدید جهان سازگار شود و اقتدار، به‌خصوص مقبولیت دولت، به طور جدی تجدید شود. در جامعه‌ی پسااستتی، اقتدار دیگر نمی‌تواند به وسیله‌ی نمادهای سنتی احیا شود» (گیدنز، ۱۳۸۶: ۸۲). این تحولات اجتماعی در سیستم سیاسی موجب فراخواندن مردم برای مشارکت در انتخاب حاکمان شد و مقبولیت قدرت را افزایش داد. سیمل واگذاری حق رای را دادن امتیاز به قشرهای خاصی از مردم می‌داند. وی بر این باور است:

«دولت‌های مرکزی نوظهور مایملک اجتماع محلی و مراتع عمومی را غیرقانونی اعلام کرد و به مالکیت آن خاتمه داد. بخشی از این املاک به مثابه کالایی عمومی به مالکیت دولت در آمد و به سازمان اداری حکومت تعلق یافت. بقیه‌ی این اراضی، تا آن درجه که چنین نشدند، به مثابه املاک شخصی در میان اشخاص دارای حق رای^۱ توزیع شد» (سیمل، ۱۳۹۲: ۴۳۷).

دولت‌های نوظهور در جامعه‌ای شکل گرفتند که از مرحله‌ی کشاورزی گذر کرده بودند و سیمل بر این باور است که تقسیم کردن املاک موجب بهبود فرهنگ ملی نیز شده و حوزه‌ی عمومی را تقویت کرده بود. بر این اساس دولت در جوامع مدرن به عنوان یکی از عناصر وحدت‌بخش در جامعه عمل کرده است. «در توضیح ماهیت جوامع مدرن باید ویژگی‌های خاص دولت ملی را به عنوان نوعی اشتراک اجتماعی که با دولت‌های پیشامدرن تفاوت دارد، در نظر داشت» (گیدنز، ۱۳۹۴: ۱۳). شکل‌گیری دولت مدرن در واقع بیان‌کننده‌ی تغییر ساختار قدرت در جامعه بود که ساختار سیاسی را دچار تحول نمود؛ همین دگرگونی در

1- Enfranchised

مناسبات قدرت منجر به کسب امتیازهای سیاسی توسط اقشار گوناگون شد و دگرگونی‌هایی را در سیستم سیاسی به وجود آورد؛ ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و در دگرگونی‌های تاریخی، از قاعده‌ی تحول در نهاد سیاست پیروی کرده است.

با توجه به مبارزات نیروهای اجتماعی در ایران، پیش از دوره‌ی پهلوی در راستای تغییر شکل سلطه از نظام پادشاهی مطلقه به پادشاهی مشروطه و در صورت امکان، به دموکراسی، این پژوهش در صدد است تا رخدادهای پس از روی کار آمدن محمدرضا شاه پهلوی در نهاد سیاست را مورد مطالعه قرار دهد و به این پرسش پاسخ دهد که آیا سیستم سیاسی در ابتدای دوره‌ی محمدرضا شاه توانسته از شکل استبدادی به شکل مشروطه یا دموکراسی تغییر یابد؟

روش

این پژوهش با رویکردی مبتنی بر استقرای پراگماتیستی^۱ انجام شده است و این رویکرد به دلیل نسبییت و ویژه‌گرایی که در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی نمود زیادی دارد، انتخاب شده است. بنابراین، پژوهش متکی بر چارچوب نظری نیست؛ بلکه مفاهیم حساس را از تئوری‌های مختلف در یک پارادایم استخراج کرده و به مطالعه‌ی آن‌ها پرداخته است. این مفاهیم حساس، همان ستون E را در تحلیل عنصری تشکیل می‌دهند و گام‌های نخستین به سوی تلفیق تئوری هستند. منابع استفاده شده برای گردآوری داده‌ها، بر تاریخ شفاهی^۲ تاکید دارد که مصاحبه با افرادی که در دوره‌ی پهلوی دارای سمت‌های دولتی بوده و از رخدادهای سیستم سیاسی، آگاهی داشتند را شامل می‌شود. برای تحلیل داده‌ها، پدیده‌ی مورد مطالعه به عنوان یک کلیت و تمامیت در نظر گرفته شد که این دیدگاه برآمده از رویکرد دیالکتیکی گورویچ است (گورویچ، ۱۳۵۱: ۱۰-۲). بر این مبنای تحلیل عنصری، به عنوان مهم‌ترین روش پژوهش مورد استفاده قرار گرفت. مدل تحلیل عنصری مدلی است که در همه‌ی پژوهش‌ها با روش‌های متفاوتی دیده می‌شود. نمونه‌ی بارز آن را در تحلیل‌های وبر می‌توان مشاهده کرد. وبر می‌نویسد:

«روح سرمایه‌داری حادثه‌ی منفرد تاریخی و به معنای مجموعه‌ای از عناصر است که در واقعیت تاریخی از نظر اهمیت فرهنگی‌ای که دارند در یک کل مفهومی جمع شده‌اند. به هر حال چون این مفهوم تاریخی از لحاظ محتوا به پدیده‌ای دلالت دارد که اهمیت آن در منحصر به فرد بودن آن است، باید در جریان بررسی اجزای منفرد آن را از واقعیت تاریخی استخراج کرد و با بررسی آن‌ها، تعریفی ارائه کرد. به بیان دیگر، مفهوم نهایی و قطعی باید در پایان بررسی حاصل شود؛ بدین معنی که در خلال بحث برای

1- Abduction

۲- در متن مقاله، نقل قول‌هایی وجود دارد که همه آن‌ها روایت‌های افرادی هستند که در سیستم سیاسی دوره‌ی پهلوی حضور داشته‌اند. این مصاحبه‌های توسط حبیب لاجوردی و همکارانش در اوایل دهه‌ی ۶۰ خورشیدی انجام و منتشر شده‌اند.

پیدا کردن بهترین تصویر مفهومی از آنچه که روح سرمایه‌داری نامیده می‌شود، کوشید و بهترین تصویری که می‌تواند مفید باشد را به کار برد» (وبر، ۱۳۷۱: ۵۰-۴۹).

بنابراین تصویر منحصر به فرد از مفاهیمی که سیستم سیاسی را تعریف می‌کنند پس از تحلیل عنصری ارائه می‌شود که با واقعیت تاریخی انطباق دارد و نه صرفاً با تصویر نظری مفهوم. در مدل تحلیل عناصر یا تحلیل المان، پژوهشگر ناگزیر از طی کردن مراحل زیر است:

۱- گردآوری عناصر تشکیل‌دهنده‌ی واقعیت

۲- تشخیص و کشف عناصر حساس یا مهم از میان عناصر موجود در واقعیت

۳- کشف یا پیدا کردن هر گونه رابطه میان عناصر مهم نسبت به دیگر عناصر مهم و نامهم

۴- کشف یا پیدا کردن هر گونه رابطه میان هر کدام از عناصر مهم با مجموعه‌ی واقعیت

۵- کشف یا پیدا کردن هر گونه رابطه میان تمامی عناصر مهم با مجموعه‌ی واقعیت (تنهایی، ۱۳۹۵: ۷۹).

بر اساس این مدل سه ستون E-N-P برای هر یک از مؤلفه‌های مورد بررسی تنظیم شده است که در ستون E عناصر مهم پس از کشف در آن جای می‌گیرند، در ستون N ویژگی‌های اصلی این عناصر قرار می‌گیرند و ستون P نیز دربردارنده‌ی ویژگی‌های عنصر مورد بررسی در واقعیت است. پس از این مرحله، هم‌سنجی میان دو ستون N و P انجام می‌شود و هر گونه انحراف ستون P از ستون N نشان‌دهنده‌ی انحراف واقعیت موجود از استانداردهای موجود است.

یافته‌ها

سیستم سیاسی به‌عنوان مهم‌ترین مرجع قدرت در هر جامعه‌ای که می‌تواند روابط میان حاکمان، نیروهای اجتماعی و مردم را تنظیم کند و بیان‌گر تمرکز یا تکرر مراکز قدرت باشد؛ تحولات سیستم سیاسی یکی از مهم‌ترین تأثیرات را در دگرگونی‌های داخلی و خارجی هر کشوری می‌تواند داشته باشد. پیش از روی کار آمدن رضاشاه در دوره‌ی قاجار روابط میان مراکز قدرت با شکل‌گیری پارلمان به تعبیر سیملی از هندسه‌ی دوتایی به هندسه‌ی سه‌تایی تبدیل شد.

تلاش برای شکل‌گیری پارلمان به عنوان عنصری که می‌تواند تعدیل‌کننده‌ی روابط میان طبقه‌ی حاکم و توده‌ی مردم باشد در سده‌ی نوزدهم آغاز شد و مقاومت دربار در برابر این خواسته‌ی قشر روشن‌فکر نیز کاملاً طبیعی بود. موافقت با این خواسته‌ی قشر روشن‌فکر در واقع به معنای واگذاری بسیاری از اختیارات پادشاه به گروهی از نمایندگان مردم است که برای دستیابی به این خواسته، تحولی بزرگ در جامعه باید اتفاق می‌افتاد. از یک سو مردم باید می‌پذیرفتند که نمایندگانی از آنان این قدرت را

پیدا می‌کنند که در مجلس وارد شوند و خواسته‌های آنان را با طبقه‌ی حاکم مطرح کرده و درباره‌ی آن تصمیم‌گیری کنند. از سوی دیگر، نمایندگانی که منتخب مردم هستند باید می‌آموزند که به صورت مستقل و در راستای منافع شخص یا گروه خاصی تصمیم نگیرند. بسترهای استبدادی موجود در ایران نیاز به تغییری داشت تا فضا برای چنین دیدگاهی آماده گردد. ائتلاف نیروهای داخل و خارج از مجلس برای خلع قاجار و روی کار آمدن رضاشاه موجب شد این اصول پس از روی کار آمدن رضاشاه تغییر کند و مجلس شورای ملی دست به تغییر قانون اساسی زد که بر این اساس می‌توان این تحلیل را فقط در مورد روی کار آمدن رضاشاه ارائه کرد. آن‌چه که مسلم است، خروج نظام پارلمانی از قواعد کنش‌های عقلانی که بر قوانین مکتوب تکیه دارند، می‌باشد و همین نکته نشان می‌دهد که در ایران اوایل پهلوی، گرچه سازمان‌های بروکراتیک و به تعبیر سیملی، عنصر سوم درون‌ساختی به وجود آمده است، اما هنوز محتوای این عنصر سوم با فرم آن سازگار نشده است.

«استروف بر این باور است که پهلوی در تلاش بود تا دیکتاتوری را در ایران مستقر سازد، اما این کار را با استفاده از روش مستقیم مانند تعطیل کردن مجلس انجام نداد و سعی بر آن داشت با تصرف مجلس از راه اسلوب‌های سیاسی، حیات سیاسی ایران را به سمت و سویی که می‌خواست، پیش ببرد» (طبری، ۱۳۹۵: ۷۸).

انتخاب روش‌های غیرمستقیم سیاسی به منظور استقرار دیکتاتوری می‌توانست پادشاهی پهلوی را از بسیاری تهدیدهای ناشی از تصمیم‌های رادیکال مصون نگه دارد و فرصت‌های دیگری را برای به وجود آوردن انسجام اجتماعی در جامعه ایجاد کند. امینی نیز بر این امر صحنه می‌گذارد که مجلس با دخالت رضاشاه اداره می‌شد و بر این موضوع تاکید می‌کند که دخالت رضاشاه در امور داخلی مجلس تا اندازه‌ای بود که حتی مشخص می‌کرد که وکلای مجلس چه زمانی صحبت کنند. برای نمونه «در دوره‌ی رضاشاه، رضاشاه گفته بود که در کمیسیون‌ها هر سوالی هست، مطرح شود تا وزیر به وکیل مجلس پاسخ دهد، اما در جلسه‌ی علنی کم‌تر حرف زده شود». این برخوردها بستر ساز موقیعت‌های استبدادی می‌شوند و یکی از دلایل اصلی سلب اعتماد مردم از نمایندگان مجلس است.

سیستم سیاسی از زمان تأسیس سلسله‌ی پادشاهی پهلوی تا پایان سلطنت رضاشاه، بیان‌گر شرایطی اجتماعی است که در آن نیروهای اجتماعی و توده‌ی مردم به دلیل نفوذ صاحبان قدرت و تمرکز قدرت در دست پادشاه، به کنش‌گرانی منفعل تبدیل شده‌اند. حتی وکلای مجلس و احزاب سیاسی که کنش‌گران سیاسی در هر جامعه‌ای به شمار می‌روند، در دوره‌ی رضاشاه نقش زیادی در تصمیم‌گیری نداشتند. روحانیون، سیاست‌مدارانی مانند مصدق که مخالف خلع قاجار و به سلطنت رسیدن رضاشاه بودند، در این دوره از صحنه‌ی سیاسی کشور خارج شدند و قدرت مطلقه‌ی پادشاهی شکل گرفت.

تحولات نهاد سیاست در ایران از انحلال استبداد رضاشاه تا آغاز دیکتاتوری ...

پس از استعفای رضاشاه و به سلطنت رسیدن محمدرضاشاه پهلوی، فرصتی فراهم شد تا گروه‌هایی که در دوره‌ی رضاشاه سرکوب شده بودند، دوباره به صحنه‌ی سیاسی بازگردند و فعالیت سیاسی این نیروهای اجتماعی- سیاسی گامی به سوی دموکراسی باشد. بختیار در مورد باز شدن فضای سیاسی برای فعالیت گروه‌های اجتماعی چنین می‌گوید:

«بعد از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی/۱۹۴۱ میلادی، بعد از دیکتاتوری رضاشاه بدون تربیت صحیح سیاسی و با وجود اختناق بیست ساله، یک‌باره سوپاپ‌ها باز شد و افراد در دو قطب عمده شروع به فعالیت کردند. سوسیال دموکرات‌ها و ملی‌ها که بیش‌تر اطراف حزب ایران بودند و رادیکال‌ترها اطراف حزب توده. حزب ایران هم در سال ۱۳۲۲ خورشیدی/۱۹۴۳ میلادی نماینده‌ی طرز فکر گروهی از مردمی بود که خرده‌بورژوازی، انتلکتوال و دارای تمایلات ملی بودند. آزادی و استقلال ایران را می‌خواستند، ولی دارای تشکیلات منظم مثل حزب توده نبودند. حزب ایران هیچ وقت، حزب توده‌های مردم^۱ نشد. قبل از سال ۱۳۲۰ خورشیدی/۱۹۴۱ میلادی، فقط رضاشاه و عده‌ای انگشت‌شمار فقیر نبودند و [هسته‌ی اصلی] حزب از این افراد تشکیل می‌شد. بعدها هم حزب میهن به حزب ایران ملحق شد.»

حزب توده که یکی از احزاب فعال در دوره‌ی رضاشاه بود و سرکوب شد، پس از استعفای وی دوباره فعالیت خود را از سر گرفت. با این تفاوت که این بار، احزابی که رویکردهای رادیکال داشتند نیز با آن همراهی می‌کردند و این امر سبب افزایش قدرت این حزب در دوره‌ی محمدرضاشاه پهلوی بود. تأثیرگذاری این حزب در تاریخ سیاسی ایران تا جایی بود که آزموده دلیل حذف جرم سیاسی از قانون اساسی را انحلال این حزب در سال ۱۳۲۷ خورشیدی/۱۹۴۸ میلادی می‌داند. وی می‌گوید:

«پس از سوءقصد ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ خورشیدی/۱۹۴۸ میلادی به پادشاه، حزب توده منحل اعلام شد و دیگر حزبی وجود نداشت که جرمش سیاسی باشد. قانونی هم وضع شد که هر کس به نفع کمونیسم تبلیغ کند، در صلاحیت دادگاه نظامی است.»

گرچه بر اساس این قانون، تبلیغ به نفع کمونیسم به محاکمه در دادگاه نظامی می‌انجامید، اما نکته‌ی اول این است که انحلال این حزب موجب منفعل شدن اعضای آن نشد و هم‌چنان فعالیت‌های این حزب ادامه داشت. از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین نکاتی که در تشکیل حزب توده وجود دارد، این است که شکل‌گیری این حزب از درون ارتش آغاز شد، ارتشی که رضاشاه آن را تأسیس کرد، گسترش داد و به دلیل خیانت ارتش، کناره‌گیری کرد. شکل‌گیری این حزب از درون ارتش، درنهایت بستری را فراهم ساخت تا حزب توده تبدیل به آنتی‌تزی قوی در برابر دولت و حکومت شود. آزموده چنین روایتی می‌کند:

1- Mass

«اولین کسی که در ارتباط با کشف حزب توده دستگیر شد، سروان عباسی بود. البته قبل از دستگیری عباسی اتفاقات حادی می افتاد. مثلاً در قلعه مرغی هواپیما را آتش می زدند، در ارتش شعارهای مخفیانه در اماکن داده می شد. بدون این که کسی بداند که چنین سازمانی هست. سرهنگ مبشری و سرهنگ فضل‌اللهی هم از کسانی بودند که پرونده‌های حساس توده‌ای را به آن‌ها می دادیم، اما بعد متوجه شدیم که آن‌ها نیز توده‌ای بودند. وقتی در قلعه مرغی هواپیما را آتش زدند، من روی اطمینانی که به سرهنگ مبشری داشتم و بالاخره رئیس دستگاه و دادستان ارتش من بود، این پرونده هم حساس بود، ایشان هم افسر ممتاز بنده بودند، ایشان را مامور پرونده کردم. اما پس از کشف حزب توده، معلوم شد مبشری، رئیس سازمان حزب توده بود. سرهنگ عزت‌الله سیامک هم از افسران مورد اعتماد ژاندارمری بود. لیست ۶۰۰ نفری از افسران که توده‌ای بودند و نام ایشان هم در آن لیست بود را به او نشان دادم، به دلیل تعداد زیادشان نتوانست انکار کند.»

حزب توده را به عنوان یکی از گروه‌هایی که تأثیر دوگانه‌ای در روند دمکراسی در ایران داشت، می توان به شمار آورد؛ از سویی، زمینه‌های نفوذ کشورهایمانند شوروی در ایران را مهیا می کرد و از سوی دیگر، به مخالفت با سلطنت و تبلیغ جمهوری می پرداخت. این حزب، یکی از گروه‌های ذی نفوذ در سیاست ایران به شمار می رفت که هم ارتباطات داخلی داشت و هم ارتباطات خارجی. از آن جا که حزب توده در ایران خواستار همکاری با شوروی و واگذاری امتیاز نفت شمال به این کشور بود، حساسیت‌های زیادی در مورد این گروه در کشور وجود داشت. مهدی آذر می گوید:

«توده‌ای‌ها خیلی اختلال ایجاد می کردند. ۷ معلم توده‌ای در نیشابور، مدارس را شلوغ کرده بودند. منتظر پاسخ نامه‌ام بودم که برایم از پراگ تلگراف آمد. معلوم بود با آن جا در ارتباط هستند. نوار پخش می کردند که زنده باد جمهوری و شاه فلان است. این‌ها را دکتر مصدق از شهر جمع می کرد، دوباره منتشر می کردند. دکتر مصدق هم چاره‌ای جز رفتار ملایم نداشت، اما آن‌ها دست بردار نبودند. مصدق معتقد بود، بیش تر توده‌ای‌ها، توده‌ای نفتی هستند؛ یعنی از تحریکات انگلیس است. تا بالاخره دکتر مصدق تصمیم به قطع رابطه با انگلیس گرفت و در هیئت دولت مطرح کرد که پس از بحثی طولانی با آن موافقت شد. مصدق به متصدی رادیو دستور داد تا موضوع قطع رابطه با انگلیس را به همه‌ی وزارت‌خانه‌ها اطلاع دهد.»

حزب توده یکی از احزابی بود که از نیروی زیادی در ایران برخوردار بود و سیستم نسبتاً کارآمدی هم در ایران داشت. بختیار درباره‌ی حزب توده معتقد است «حزب توده به دلیل آموزش سیاسی و پشتیبانی بسیار روشن شوروی، دور هم جمع شده بودند. البته در مقابل این حزب احزاب دیگری هم تشکیل شده بودند که دوام زیادی نیاوردند؛ حزب عدالت، اراده‌ی ملی و غیره». به همین دلیل مبارزات این حزب علیه

دولت و سلطنت مورد توجه قرار می‌گرفت و می‌توانست تهدیدی برای دولت به شمار آید. الموتی نیز نقش مهمی برای این حزب در تحولات داخلی ایران قائل است و می‌گوید:

«حزب توده اوایل سال‌های ۱۳۲۰ خورشیدی/۱۹۴۱ میلادی خیلی تظاهرات می‌کردند که در زمان کودتا هم خیلی قدرت گرفته بودند. البته دکتر مصدق هم آن‌ها را خطر تلقی می‌کرد و در کارها مداخله نمی‌داد. حزب توده واقعاً در کار مملکت دست داشت. چنان‌که بعداً دیدیم شبکه‌ای از افسران حزب توده کشف شدند که در تمام شئون مملکت نفوذ و دخالت داشتند».

علاوه بر فعالیت‌های حزب توده که از درون حکومت برخاسته بود، محمدرضاشاه به دخالت کشورهای خارجی از جمله انگلستان و آمریکا اذعان داشت و در کنار آن به حضور گروه‌های ذی‌نفوذ داخلی مانند برخی احزاب و گروه‌ها نیز باور داشت و می‌دانست که تصمیم‌گیرنده‌ی اصلی، صرفاً نمایندگان مجلس نیستند. چنان‌چه وی روی کار آمدن امینی و برکناری زاهدی را با اعمال نفوذ کشورهای خارجی به انجام رسانید. آشتیانی می‌گوید:

«من در کابینه‌ی قوام‌السلطنه بود که وکیل شدم. من بعد از قتل رزم‌آرا در سال ۱۳۲۹ خورشیدی/۱۹۵۰ میلادی و انتخاب کفیل نخست‌وزیر، نطق شدیدی علیه شاه کردم که او نباید حق انتخاب رئیس‌الوزراء و وزراء را داشته باشد. این حق مسلم اکثریت مجلس است. شاه مرا احضار کردند و گفتند شما چطور حق دارید در سیاست دخالت کنید، ولی من حق ندارم. گفتم یک حکم انفصال به صفاری؛ رئیس شهربانی و یک حکم انتصاب به زاهدی دادید، زاهدی انتخابات را ابطال و تجدید کرد. مصدق‌السلطنه وکیل شدند و هفت نفر از طرف‌داران‌شان. گفت پدرسوخته‌ی خائن (زاهدی) را خارجی‌ها آوردند. گفتم پس شما هم تأثیر ندارید، پس چرا من را احضار می‌کنید؟».

شاه از این‌که تمامی اختیارات سیاسی به مجلس واگذار گردد و وی به سلطنت بپردازد، اظهار ناخرسندی می‌کرد. به‌خصوص زمانی که مدت نسبتاً زیادی هم از به قدرت رسیدن او گذشته بود و پس از تثبیت وضعیت خود، بیش‌تر سعی داشت در سیاست اعمال نفوذ کند. هرچه زمان بیش‌تری از به قدرت رسیدن محمدرضاشاه می‌گذشت، او خواستار اعمال نفوذ بیش‌تری می‌شد. امینی از اعمال نفوذ محمدرضاشاه در انتخابات مجلس چنین می‌گوید:

«در انتخابات سال ۱۳۲۶ خورشیدی/۱۹۴۷ میلادی، گفتم در مشکین‌شهر، متین‌دفتری انتخاب شد و دارند آن را می‌دهند به میراشرافی، آیا این انتخابات آزاد است؟. حتی از شهریور ۱۳۲۰ خورشیدی/۱۹۴۱ میلادی تا پس از مصدق هم آزادی داده نشد. شمال که تحت نفوذ روس‌ها بود، جنوب هم انگلیس‌ها، در مرکز هم انتخابات‌چی‌ها صندوق‌های رای را عوض می‌کردند. از سوی دیگر، مردم احساس نمی‌کردند که در حکومت شریک هستند و به همین دلیل در انتخابات مشارکت نمی‌کردند».

از یک سو دخالت دربار در انتخابات مجلس و از سوی دیگر، مشارکت نکردن مردم در انتخابات از دلایلی بود که باعث می‌شد انتخابات به صورت دمکراتیک برگزار نشود. نکته‌ی دیگر این بود که بعضی افراد در کابینه یا مجلس بودند که ارتباطات خارجی داشتند و این افراد به جای این که به تثبیت حکومت یاری رسانند، بیش‌تر به دنبال منافع خود بودند. فلیکس آقایان که از نمایندگان چند دوره‌ی مجلس بود، با نیروهای خارجی هم‌کاری کرده تا بتوانند مصدق را کنار بگذارند. وی می‌گوید:

«پولارد به من پیشنهاد کرد که در مجلس بگویم این که مصدق ادعا می‌کند آمریکایی‌ها با من موافق هستند، غلط است. من هم به او راه نشان دادم و گفتم که این‌طوری بی‌فایده است. بهتر است که مصاحبه‌ی مطبوعاتی کنید و ضمن مصاحبه، خبرنگار از شما می‌پرسد که آیا با شیوه‌ی حکومت مصدق موافقت می‌کنید؟ آن‌جا هرچه خواستید بگویید... عمیدی نوری از روزنامه «داد»، دکتر فرزانی از «فرانس پرس» و یک نفر دیگر را هماهنگ کردیم. یک ساعت قبل از مصاحبه همه تلفنی گفتند که مصاحبه نمی‌کنند. اما زمان مصاحبه رفته و گفته بودند که برای مصاحبه آمده‌اند. در پاسخ می‌شنوند که قرار بر مصاحبه نیست.»

کارشکنی‌های داخل مجلس و نبود انسجام میان نمایندگان، حمایت نکردن مجلس از نخست‌وزیر و کابینه‌ی دولت و همراهی با شاه که قصد دخالت مستقیم در مسائل سیاسی کشور را داشت، شرایطی را به وجود آورده بود که گروه‌ها و نیروهای مختلف داخلی و خارجی می‌توانستند از فرصت‌ها به دست آمده برای اعمال نفوذ استفاده کنند و کشور را به سوی بی‌ثباتی رهنمون گردند. افشار قاسملو که در دوره‌ی حضور خود در وزارت خارجه، مسائل و مشکلات را دیده است، از دخالت کشورهای خارجی در سیاست ایران چنین روایتی دارد:

«از سال ۱۳۲۰ خورشیدی/۱۹۴۱ میلادی در بحبوحه‌ی جنگ جهانی به ایران بازگشتم و پس از چند ماهی تصمیم گرفتم به وزارت خارجه بروم که در آن زمان سهیلی وزیر بود. از سال ۱۳۳۶ خورشیدی/۱۹۵۷ میلادی تا روزی که شاه از ایران خارج شود، در متن سیاست خارجی ایران بودم و رسماً یا پشت پرده خیلی از کارهای بزرگ سیاست خارجی را متصدی بودم. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۶ خورشیدی/۱۹۴۱ تا ۱۹۵۷ میلادی به دلیل جوانی‌ام در ادارات مختلف سیاسی وزارت خارجه بودم. رئیس اداره‌ی سازمان ملل متحد و در راس اداره‌ی سوم سیاسی. مثلاً در دوره‌ی مصدق در اداره‌ی سوم سیاسی بودم که به علت اختلاف با انگلیس، مهم‌ترین اداره‌ی سیاسی وزارت خارجه بود. من اعتقاد داشتم که واقعا این کنسول‌گری‌ها یکی از لانه‌های دخالت در اوضاع داخلی ایران بود. از همان زمان هم اصطلاح لانه‌ی جاسوسی باب شده بود.»

با این‌که محمدرضاشاه در دوره‌ای از سلطنت خود قرار داشت که قدرت نسبی به دست آورده بود و سعی داشت در سیاست کشور نقش‌آفرینی کند، اما باز هم دخالت داخلی و خارجی منجر به بروز

مخالفت‌هایی در اداره‌ی کشور می‌شد که همه‌ی مخالفت‌ها ناشی از سرچشمه‌های تحریک اعضا بودند. با این حال شاه هم در حال نفوذ به داخل مجلس بود، امینی در این باره می‌گوید:

«اشخاص ناباب در آن زمان زیاد بودند، شاه در راس قدرت بود و ارتش هم در اختیارش بود. با قوام‌السلطنه هم مخالف بود و کسانی که قوام‌السلطنه کنار گذاشته بود، همه صاحب قدرت و نفوذ بودند. دولت‌های ایران همه در کارهای کارگری دخالت می‌کردند و جاسوس داشتند. خود شاه بیش‌تر از همه دخالت می‌کرد. نیروی کارگری زیاد بود که در حزب توده متمرکز شده بود. خواستیم کمی تعدیل شود که شاه و اشرف نگذاشتند».

در این دوره که بی‌ثباتی نسبی سیاسی در کشور حاکم بود و گروه‌ها و احزاب مختلفی برای فعالیت سیاسی وارد صحنه‌ی اجتماعی و سیاسی کشور شده بودند، مصدق سعی داشت نیروهای مختلف را گرد هم جمع کند تا اتحاد نیروهای پراکنده‌ی سیاسی و اجتماعی بتواند پشتوانه‌ای مستحکم برای دولت بسازد. این کار می‌توانست تا اندازه‌ی زیادی از اتفاقات پراکنده در کشور که به دست گروه‌های مختلف رخ می‌داد، پیش‌گیری کند. مهدی آذر در این باره می‌گوید:

«مصدق نامه‌ای نوشت که شورای جبهه‌ی ملی، اتحاد بین احزاب سیاسی را قبول کند که ما حزب توده را قبول نکردیم. نهضت آزادی هم که داوطلب حجاب بود و با خمینی هم‌راه شد. ولی ما در اصول شش ماده‌ای خود رفع حجاب را داشتیم؛ به این معنی که زنان می‌توانند بدون حجاب هم در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی شرکت کنند. چون برخی علما در جبهه‌ی ملی زمانی که زنی بدون حجاب وارد می‌شد، جلسه را ترک می‌کردند و ما این را هم آورده بودیم. خلیل ملکی می‌گفت که مسلکش تیتوئیسم است؛ یعنی حزب سوسیالیست یا توده‌ای داشته باشیم، بدون این که تبعیت از دولت شوروی کنیم یا تحت حمایت او باشیم؛ یعنی چپ مستقل. دکتر مصدق جبهه‌ی ملی را به‌عنوان یک حزب در نظر نمی‌گرفت، به همین دلیل اتحاد احزاب در جبهه‌ی ملی را به معنای انحلال آن حزب به شمار نمی‌آورد. اما شورای جبهه‌ی ملی معتقد بودند که باید عضویت احزاب در جبهه‌ی ملی به عنوان انحلال آن احزاب در نظر گرفته شود؛ گرچه تشکیلات حزبی در جبهه‌ی ملی را هیچ‌یک از اعضای شورا نمی‌پذیرفتند».

مخالفت اعضای شورای جبهه‌ی ملی با اتحاد احزاب در جبهه‌ی ملی نشان از تفاوت رویکرد مصدق به عنوان پرچم‌دار این جبهه و سایر اعضای شورای آن داشت. به این معنا که تشکیلی که دارای تشکیلات حزبی نیست را مصدق به عنوان ظرفیت بالقوه‌ای برای انسجام احزاب و نیروهای مختلف اجتماعی با داشتن مرام‌نامه‌ی حزبی خود به منظور تلاش برای دستیابی به هدفی مشخص به شمار می‌آورد و در آن زمان، هدف اصلی، ملی شدن صنعت نفت بود. اما اعضای شورای جبهه‌ی ملی، آن را یک حزب به شمار می‌آوردند و به همین دلیل هم بود که مصدق کم‌کم مخالفینی پیدا کرد. آشتیانی از دو نیروی عمده در

کشور یاد می‌کند: یکی، گروه‌هایی که به صورت مستقل آغاز به فعالیت می‌کردند و پس از مدت کوتاهی منحل می‌شدند و دوم، گروه‌هایی در کشور وجود داشتند که تبدیل به گروه‌های سازمان‌یافته و بانفوذ در سیاست داخلی می‌شدند و اغلب گروه‌های بانفوذ داخل مجلس از درباریان تبعیت می‌کردند. وی می‌گوید: «در سال ۱۳۳۰ خورشیدی/۱۹۵۱ میلادی، اعضای حزب دمکرات که برای اولین بار وارد مجلس شده بودند، به خواسته‌ی والا حضرت اشرف با رای اعتماد قوام‌السلطنه مخالفت کردند. ما گروهی بودیم از طبقه‌ی پایین که تحصیل کرده هم بین ما بود، اما اعیان و اشراف نبودیم و جمعیت رفیقان را تشکیل دادیم. این جمعیت را بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی/۱۹۵۳ میلادی منحل کردند».

جمعیت رفیقان از گروه‌هایی بود که در دوره‌ی فضای باز سیاسی به وجود آمد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی/۱۹۵۳ میلادی که فضای سیاسی، ظرفیت‌های سابق خود را از دست داد، منحل شدند. البته یکی از دلایل منحل شدن بسیاری از گروه‌های اجتماعی در این دوره می‌تواند اقدام مصدق در مورد مجلس باشد که برخلاف بسیاری از تصمیمات مصدق، بیش‌تر دیکتاتورمآبانه بود. مهدی آذر در این باره می‌گوید:

«به نظرم برگزاری رفراندوم و از کار انداختن مجلس ملی به ضرر مصدق تمام شد. اما مجلس هم آن مجلس سابق نبود و مصدق در آن مخالفان جدی داشت. شاید فکر می‌کرد که کار به استیضاح برسد و به او رای اعتماد ندهند».

در این دوره دو عامل وجود داشت تا مصدق با چنین استبدادی روی به رفراندوم بیاورد؛ یکی قدرت گرفتن حزب توده که در مخالفت با مصدق در راستای ملی کردن نفت به مبارزه برخاسته بودند و دیگری، شاه که به صورت علنی خواستار دخالت در تصمیم‌گیری‌های دولت و مجلس بود، در حالی که مصدق معتقد بود که شاه باید سلطنت کند نه حکومت. در جبهه‌ی ملی هم نقش مؤثر مصدق قابل انکار نیست؛ تا جایی که بختیار می‌گوید:

«در جبهه‌ی ملی کسانی خدماتی کردند، ولی تنها دکتر مصدق بود که می‌توانست گالوانیزه کند و نیروهای ملی را جمع کند. در سال‌های ۳۰-۱۳۲۹ خورشیدی/۱-۱۹۵۰ میلادی عده‌ای از حزب توده انشعاب پیدا کردند و به نهضت مصدق پیوستند و صمیمانه برای ملی شدن صنعت نفت کوشیدند».

مصدق نه تنها به عنوان نخست‌وزیر، بلکه در مقام رهبر جبهه‌ی ملی نقش انسجام‌دهنده‌گی در این جبهه را نیز بر عهده داشت و همین امر موجب می‌شد که حمایت از نخست‌وزیری در زمان ملی شدن صنعت نفت وجود داشته باشد. برگزاری رفراندوم برای از کار انداختن مجلس هم بیش‌تر به دلیل نفوذ نیروهای خارجی به‌خصوص شوروی و انگلستان به واسطه‌ی احزاب مختلف در آن بود که در نهایت به ضرر مصدق تمام شد. فلیکس آقایان در مورد انتخابات مجلس می‌گوید:

«سازمان امنیت خواسته بود که رضایی که خودش کاندیدا بود، بازرس را هم تعیین کند. سازمان امنیت یک پلی‌کپی برای ۱۵ نفر که در انتخابات رای آورده بودند، تهیه کرد و نام افرادی را که می‌خواست نوشت.»

مجری شدن سازمان امنیت در انتخابات مجلس از یک سو به دلیل نظارت بر اعضای حزب توده و کمونیست‌ها بود و از سوی دیگر عامل قدرت گرفتن سازمان امنیت در مجلس بود که مستقیماً با شاه کار می‌کرد. به عبارت بهتر، از این طریق نفوذ شاه در مجلس و تصمیم‌گیری‌های سیاسی افزایش پیدا می‌کرد. با این حال نمی‌توان از نفوذ انگلیس در ایران چشم‌پوشی کرد. بختیار می‌گوید: «شرکت نفت در ایران هر کار می‌خواست می‌کرد. نماینده‌ی امپراطوری انگلیس بود و اگر رجال می‌خواستند به درجاتی برسند معمولاً با شرکت نفت همکاری می‌کردند». در واقع نفوذ کشورهای خارجی تا اندازه‌ای بود که ارتباط داشتن با آنان می‌توانست حضور در صحنه‌ی سیاسی ایران را تا حد زیادی تضمین کند و این هم یکی از دلایل ارتباطات وسیع نمایندگان مجلس با کشورهای خارجی بود که در این رابطه، منافع آن کشورها نیز تأمین می‌شد. مهدی آذر دلیل ناکامی مصدق را در رفتارهای دوگانه‌ی اطرافیان وی بازشناسی کرده و می‌گوید: «برخی اطرافیان دکتر مصدق مثل حائری‌زاده یزدی، بقایی کرمانی و حسین مکی، از یک طرف ملی بودند و از طرف دیگر مخالف آزادی. بدبختی ملت ایران تا درجه‌ای مدیون این دورویی‌هاست». وی این ویژگی را یکی از ویژگی‌هایی می‌داند که در طول تاریخ ایران آسیب‌های بسیاری به ملت ایران رسانده است. الموتی نیز خیانت اطرافیان مصدق را چنین روایت می‌کند:

«پس از ملی شدن صنعت نفت و بازگشت مصدق از آمریکا، کم‌کم عده‌ای از ایشان فاصله گرفتند. عمیدی نوری از جبهه‌ی ملی کناره گرفت و دلیل اصلی این بود که در آن شرایط دکتر مصدق و عده‌ای از دوستانشان به نمایندگان مجلس حمله کردند، به روزنامه‌نگاران و خلاصه حمله به مجلس و مطبوعات شروع شده بود. مجلس سنا را منحل کردند. بدین ترتیب بود که مخالفان مصدق به تدریج قوی شدند. کاشانی، بقایی، مکی و عمیدی نوری از مصدق جدا شدند و نیروی مخالفی در برابر مصدق به وجود آمد.»

بختیار با روایتی دیگر از مأموریت خود، نتیجه‌ی دیگری می‌گیرد. وی چنین روایت می‌کند: «من در دو مأموریت در اصفهان و خوزستان خواستم سعی کنم که این را تلقین کنم که حکومت، حکومت قانون است. اما ابتدا به این نتیجه رسیدم که ما یا زور می‌گوییم یا زور می‌شنویم». در واقع این ویژگی هم در جوامع پیشامدرن وجود دارد که روابط بین افراد، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، روابطی دوتایی است و حضور عنصر سوم معمولاً در روابط ایجاد اختلال می‌کند. این عنصر سوم می‌تواند مجلس باشد که برای تعدیل رابطه‌ی بین حکومت و توده‌ی مردم روی کار آمده است یا قانون باشد که رفتار میان‌فردی را تا اندازه‌ی زیادی قابل پیش‌بینی سازد. در سطح کلان اجتماعی هم مجلس قانون‌مدار به عنوان بهترین

شکل از دمکراسی نمایندگی می‌تواند کارگزار مردم و دولت باشد. اما نظر آشتیانی در مورد حضور مصدق در انتخابات به شکل دیگری بود. وی می‌گوید:

«مصدق از طریق پروپاگاندا در انتخابات دخالت کرد. مثلاً اگر مردم در خیابان شعار می‌دادند که فلانی نوکر انگلیس، آن فرد دیگر رأی نمی‌آورد. محمدرضاشاه همه‌ی وکلا را برای مجلس خودش انتخاب کرد، دو سه ماه آخر که دیدند وضع خراب است، شاه را زیر سوال بردند. احزاب دوره‌ی احمدشاه مثل حزب دمکرات و حزب اعتدال، جنبه‌ی الیگارش‌ی داشت. ولی آزاد بودند. دوره‌ی چهاردهم (۱۳۲۲ تا ۱۳۲۶ خورشیدی/۱۹۴۳ تا ۱۹۴۷ میلادی)، پانزدهم (۱۳۲۶ تا ۱۳۲۸ خورشیدی/۱۹۴۷ تا ۱۹۴۹ میلادی) و شانزدهم (۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱ خورشیدی/۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲ میلادی) مجلس هم تقریباً شبیه دوره‌ی قبل از رضاشاه بود. دخالت مصدق در انتخابات (انحلال مجلس) و کودتای ۲۸ مرداد عواملی بودند که باعث شدند دمکراسی ماقبل رضاشاهی از بین برود».

از نظر آشتیانی هم مصدق و هم محمدرضاشاه در انتخابات مجلس قصد اعمال نفوذ داشتند، یکی از طریق پروپاگاندا یا تبلیغات سیاسی که البته این تبلیغات به شیوه‌ی کلاسیک آن انجام نمی‌شد. بلکه با اتهام زدن به افراد با داغ‌های سیاسی که از طرف افکار عمومی محکوم بود. شاه نیز قصد مداخله‌ی مستقیم داشت و وکلای موردنظر خودش را انتخاب کرده بود. بدین ترتیب مجلس هیچ قدرت مستقلی نمی‌توانست داشته باشد و تحت نفوذ دولت یا دربار و از سوی دیگر گروه‌های بانفوذ داخلی و خارجی قرار داشت. از سوی دیگر، کارکرد منفی انحلال مجلس در دوره‌ی مصدق به وسیله‌ی فرماندوم، بازگشت به دیکتاتوری بود که محمدرضاشاه نیز خود را برای استفاده از چنین موقعیتی آماده کرده بود و خواستار ورود به صحنه‌ی سیاست بود تا تبدیل به یک بازیگر سیاسی در کشور شود. اما مهدی آذر شیوه‌ی اداره‌ی کشور در هیئت دولت مصدق را کاملاً دمکراتیک می‌داند و معتقد است:

«حقیقتاً در دولت دکتر مصدق یک دمکراسی حسابی حکم‌فرما بود. قضایا را در هیئت دولت مطرح می‌کردند، بحث می‌شد و آن قسمتی که قابل پذیرش بود را خودش هم می‌پذیرفت. غیر از موضوع نفت که در هیئت دولت زیاد مطرح نمی‌شد، کمیسیون مخصوص و مشاوران مخصوص داشتند».

بنابراین دولت مصدق در درون حکومت که هم سلطنت را از حکومت مجزا کرده بود و علی‌رغم میل شاه به مشارکت در تصمیم‌های دولت، به صورت مستقل عمل می‌کرد و هم از این نظر که هیئت دولت برای برنامه‌هایی که قرار بود توسط دولت انجام شود، تشکیل جلسه می‌داد و آن را با مشورت همه‌ی وزیران تأیید یا اصلاح می‌کرد، به شکل دمکراتیک عمل می‌کرد. اما از این نظر که فاصله‌ی زیادی بین میزان آگاهی مردم از شرایط دولت و آنچه در دولت اتفاق می‌افتاد، تصمیم‌های دولت می‌توانست کاملاً دیکتاتوری تلقی شود. این امر ناشی از فاصله‌ی بین طبقه‌ی حاکم و توده‌ی مردم بود که به‌خصوص

ذهنیت کاملاً متفاوتی از شرایط اجتماعی داشتند. با این حال، در بسیاری موارد گروه‌هایی مانند روحانیون که از طرف مردم هم دارای احترام خاصی بودند و مردم اعتماد زیادی به آنان داشتند، اما موانع زیادی بر سر راه دولت به وجود می‌آوردند. مهدی آذر می‌گوید:

«اختلاف دیگری که با کاشانی داشتیم بر سر عزل متولی قم بود که پناه‌گاهی شده بود برای مخالفان دولت و دکتر مصدق نیز دستور عزل او را صادر کرده بود. من هم پرونده را بررسی کردم و دیدم حکم انتصاب به سال ۱۳۱۸ برمی‌گردد و دستور انفصال تولیت را صادر کردم. دکتر مصدق با مخالفت بروجردی و مقاومت او، وی را به منصب خویش برگرداند و گفت فعلاً صلاح نیست. از آن‌جا که مخالفت تولیت با دکتر مصدق بر اساس نفوذ بروجردی سبب انفصال تولیت شده بود و بروجردی هم بهانه پیدا کرده بود، دکتر مصدق گفت بروجردی دست‌بردار نیست، ما مصالح مملکت را در نظر داریم و این‌ها افکار خود را ادامه می‌دهند. گفتند یک گزارش برای تنظیم کنم و باز پرس دقیقی بفرستم تا تحقیق کند و بدهیم آقای بروجردی ببیند و بداند که تحت حمایت ایشان چه خراب‌کاری‌هایی می‌شود. گزارش را که فرستادم برای آقای بروجردی، گفت مامورین دولت مثل خود دولت متقلب و دروغ‌گو هستند. واسطه‌ای را فرستادیم تا گزارش را برای آقای بروجردی بخواند که گفته بود برای من تولید تکلیف نکنید».

علاوه بر این مورد که در مورد تولیت قم بود و کاشانی و بروجردی از نفوذشان در دربار و در میان مردم استفاده کردند تا رای خود را به مرحله‌ی اجرا در آورند، مهدی آذر در موارد دیگری در وزارت‌خانه‌ی فرهنگ و ادارات متفاوت دولتی از این نفوذ روحانیون صحبت کرده است. وی در جای دیگری، چنین می‌گوید:

«یکی از مراجعین که از من نتوانسته بود پاسخ بگیرد به اداره مراجعه کرده بود و به مدیر کل هم سیلی زده بود. زمانی که مدیر کل پیش من آمد، کنار گوشش خون دیدم و او را فرستادم پزشکی قانونی؛ پرده‌ی گوشش پاره شده بود. تقاضای سلب مصونیت در هیئت دولت کردم که ایشان هم از دوستان کاشانی از آب در آمدند. از من خواستند که صرف نظر کنم، اما دیدم که با صرف نظر کردن نمی‌توانم کارم را ادامه دهم. دکتر کاشانی مرا دعوت کرد و پس از بحث، قرار شد تا چند نفر از وزرای فرهنگ را دعوت کنیم، بعلاوه‌ی مدیر کتک‌خورده تا نادعلی خان کریمی از مدیر عذرخواهی کند و دست و رویش را ببوسد. همین باعث شد تا جایگاه من در وزارت فرهنگ مستحکم‌تر شود».

مهدی آذر که وزیر فرهنگ دولت مصدق بود، تحکیم جایگاه خود در وزارت فرهنگ را که بخشی از آن به اوقاف مربوط می‌شد و به صورت مستقیم در اختیار روحانیون قرار گرفته بود را مصالحه با روحانیون بانفوذی مانند کاشانی می‌داند. از سوی دیگر، نفوذ روحانیون در میان مردم هم موجب شده بود تا حتی

مصدق در مورد مواردی که مربوط به اداره‌ی اوقاف بود، کم‌تر پافشاری کند. مهدی آذر در این باره چنین روایت می‌کند:

«در قم یک تشکیلات ساختمانی بود که تحت‌نظر تولید مصباح قرار داشت و آقای رفسنجانی، برادرش و دوستش؛ رفیق‌دوست هم سهام‌داران این شرکت بودند. کارشان این بود که زمین‌های اوقافی در داخل و خارج شهر را می‌گرفتند و دکان می‌ساختند. صورت مخارج‌شان هم دفتری داشت، ولی در این دفتر، عمده‌ی درآمدشان که از سرقفلی‌هایی بود که این آقایان می‌گرفتند، ثبت نمی‌شد... لایحه‌ی اوقاف را اصلاح کردم و نزد دکتر مصدق بردم، نگاه کرد و گفت می‌خواهی تکفیرمان کنند؟ کار اوقاف را طوری پیش ببرید که خیلی هم خلاف نباشد».

استفاده از نفوذ در دربار پهلوی فقط محدود به اداره‌ی اوقاف و وزارت‌خانه‌ها نبود. حتی در اقدامات سیاسی که محمدرضاشاه علیه نخست‌وزیر انجام می‌داد هم می‌توان همکاری روحانیون را دید و این امر نشان‌دهنده‌ی میزان قدرت و نفوذی است که روحانیون از آن برخوردار بودند. الموتی در این باره می‌گوید: «ما که در داخل بودیم و از شرایط خارجی خیلی مطلع نبودیم. اما از نیروهای داخلی عده‌ای از روحانیون مثل آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله کاشانی علیه مصدق فعالیت می‌کردند». تأکید بر نیروهای داخلی و به‌ویژه روحانیون که از پایگاه اجتماعی در کنار پایگاه سیاسی برخوردار بودند، نقش این گروه بانفوذ در فعالیت‌های سیاسی کشور را بازنمایی می‌کند. مهدی آذر راجع به کودتای ۹ اسفند ۱۳۳۱ خورشیدی / ۱۹۵۲ میلادی می‌گوید:

«شاه با همراهی بهبهانی و کاشانی در ۹ اسفند، قصد کودتا علیه مصدق را داشت که ناکام ماند. دکتر مصدق با وزراء به مجلس رفت، رئیس ستاد ارتش را عزل کرد و پیشنهاد جلسه‌ای برای رای اعتماد داد که نمایندگان، رای اعتماد دادند و مصدق دوباره برگشت سر کار. اما برای بیش‌تر وزراء دو سه نفر سرباز را برای حفاظت گماشتند».

گرچه کودتای ۹ اسفند علیه مصدق ناکام ماند، اما این تهدید برای نخست‌وزیرهایی که قصد داشتند دولتی مستقل تشکیل دهند و یا حتی وزیرانی که مجبور بودند به دلایلی با روحانیون هم‌کاری کنند وجود داشت که ممکن است در صورتی که خواسته‌های آنان تامین نشود، از مقام خود کنار گذارده شوند. روحانیون هم که خود را نماینده‌ی مردم می‌دانستند و به همین دلیل انتظاراتی از شاه، درباریان، نخست‌وزیر، وزراء و نمایندگان مجلس داشتند که با اعمال نفوذ و قدرت سعی می‌کردند به اهداف خود برسند. الموتی در مورد کودتای مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی / ۱۹۵۳ میلادی می‌گوید:

«با شکل‌گیری نیروی مخالف، علیه او [مصدق] تظاهرات می‌شد تا رسید به ۲۸ مرداد. از جمله کارهای جالب این بود که وقتی فرمان نخست‌وزیری سپهبد زاهدی را به او دادند، هیچ روزنامه‌ای جرات

نداشت این فرمان را منتشر کند و در نهایت، در روز ۲۶ یا ۲۷ مرداد متن نامه در روزنامه داد چاپ شد و همین منجر به تظاهرات علیه مصدق و سقوط حکومت دکتر مصدق شد. من در وقایع ۲۸ مرداد به رادیو رفتم و با گروهی توانستیم به هر صورت ممکن رادیو را بگیریم که سبهد زاهدی هم با تانکی آمد و نطقی در رادیو کرد. شب هم که حکومت نظامی برقرار بود».

ترسی که در میان توده‌ی مردم وجود داشت و حکومت نظامی‌ای که در پس از اعلام نخست‌وزیری زاهدی در کشور برقرار شد، به خوبی بیان‌گر تغییر رویکرد حکومت است. محمدرضاشاه که در طول دوره‌ی تثبیت قدرت خویش، بارها سعی کرده بود در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نفوذ داشته باشد با کودتا علیه مصدق توانست به این هدف خود برسد. از سوی دیگر احزاب سیاسی و نیروهای اجتماعی که در دوره‌ی رضاشاه سرکوب شده بودند با هدف جبران فرصت‌های از دست رفته به میدان سیاسی وارد شدند و روابطی مبتنی بر دیالکتیک جبرانی با شاه و مجلس داشتند. اما این دوره می‌توانست با توجه به نقش و کارکرد پارلمان در کشور و تاثیر به‌سزایی که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی داشت، روندی به سوی دمکراسی را طی کند که با تثبیت نسبی قدرت محمدرضاشاه و کاهش پراکندگی نیروهای اجتماعی، بازگشتی به دوره‌ی رضاشاه پیش آمد.

بحث و نتیجه‌گیری

ساختار قدرت به بیان سیملی با نیل به جامعه‌ای با هندسه‌ی سه‌تایی می‌تواند بیان‌گر تعدیل قدرت در جامعه باشد و این امر اتفاق نمی‌افتد، مگر با شکل‌گیری پارلمان؛ پارلمانی که استقلال خود را از سایر بخش‌های قدرت اعم از دولت و مردم حفظ کند. پارلمان گرچه نمایندگان مردم را در خود دارد، اما منافع عمومی جامعه را در نظر می‌گیرد و اگرچه از سوی دولت نیز حمایت می‌گردد، الزامی برای تأیید خواسته‌های دولت نیز وجود ندارد. نکته‌ی مهم دیگر که باید مورد توجه قرار گیرد، این است که پارلمان عنصری درون‌ساخت است؛ نه عنصری است که از بیرون به جامعه تحمیل گردد و نه عنصری که در خارج از هرم قدرت درونی باشد و به همین دلیل می‌تواند تعدیل‌کننده‌ی روابط راس هرم قدرت با توده‌ی مردم باشد. در ایران دوره‌ی پهلوی، پارلمان از دوره‌ی قاجار و با انقلاب مشروطه بنیان نهاده شد و جامعه‌ی پیشامدرن را به سوی مدرن شدن پیش برد. اما در این میان، پادشاه که بسیاری از اختیارات خود را با در دست داشتن سلطنت و از دست دادن حکومت، از دست می‌داد، سعی در نظارت و کنترل بر پارلمان داشت.

مطالعات علوم اجتماعی ایران، سال شانزدهم، شماره شصت و سوم، زمستان ۱۳۹۸

تحلیل عنصری سیستم سیاسی در سال‌های ۲۲-۱۳۲۰ خورشیدی/۵۳-۱۹۴۱ میلادی

عناصر مهم/ E/	وضعیت طبیعی/ N/	وضعیت موجود/ P/
عنصر سوم	عنصر درون ساخت	مجلس شورای ملی
	تصمیم‌گیرندگان اصلی در ساختار سیاسی	وکلاي مجلس و گروه‌های ذی‌نفوذ مانند روحانیون
	گروه‌های ذی‌نفوذ در ساختار سیاسی	روحانیون، احزاب و نیروهای اجتماعی
عنصر سوم	نمایندگان نگرش‌ها و گروه‌های مختلف سیاسی	نمایندگان گروه‌ها و نیروهای اجتماعی اقشار مختلف
	احزاب	رقابتي
کارکرد عنصر سوم	انتخابات	رقابتي
	کارکرد عنصر سوم درون ساختی	تعدیل کننده‌ی قدرت تمرکززدایی از قدرت تأمین منافع عمومی
	کارکرد احزاب سیاسی	تعدد مراکز قدرت مبارزه برای کسب قدرت تأمین منافع انحصاری حزب
روابط شاه و مجلس	دیالکتیک تکمیلی	دیالکتیک تکمیلی
روابط شاه و احزاب سیاسی	دیالکتیک تکمیلی	دیالکتیک جبرانی (به جز حزب توده) دیالکتیک فاصله (با حزب توده)
روابط مجلس و نیروهای اجتماعی	دیالکتیک تکمیلی	دیالکتیک جبرانی

در دوره‌ی پهلوی، پارلمان هم‌چنان به‌عنوان یکی از ارکان اصلی دولت و حکومت حضور داشت، ولی آن‌چه که می‌تواند کارکرد پارلمان در جامعه را نمایان سازد و قدرت را در میان سه بخش عمده‌ی اجتماعی؛ پارلمان، دولت و مردم، تقسیم کند، نه وجود پارلمان، بلکه روابط درونی آن است. باز هم می‌توان از تعبیر سیملی در این‌جا استفاده کرد؛ فرم که وجود پارلمان است در ایران، سال‌ها پیش از روی کار آمدن پهلوی بنا شده است و ساختار جامعه را از فرم دوتایی به فرم سه‌تایی تبدیل کرده است. برخی تحلیل‌گران مانند آبراهامیان، به وجود آمدن همین فرم را دلیل مدرن شدن جامعه‌ی ایران به شمار می‌آورند. ولی در کنار فرم، محتوا و تحلیل روابط میان کنش‌گران این میدان نیز ضروری است. پارلمان در صورتی که توانسته باشد، قدرت را از تمرکز در دست یک شخص خارج کند و تصمیم‌گیری را به نمایندگان مردم واگذار کند، در این صورت کارکرد خود را ایفا کرده است.

آن‌چه که از شواهد تاریخی در دوره‌ی پهلوی نمایان است، رضاشاه با رای‌گیری در صحن مجلس شورای ملی برای تصدی سلطنت انتخاب می‌گردد، اما پس از رسیدن به این مقام با این‌که مجلس را منحل نمی‌کند و نمادهای جامعه‌ی مدرن را حفظ می‌کند، اما کنترل شدیدی بر نمایندگان مجلس داشت و هیچ لایحه‌ای در مجلس تصویب نمی‌شد، مگر با تأیید رضاشاه. پس از حمله‌ی متفقین به ایران و استعفای رضاشاه، پسرش؛ محمدرضاشاه برای سلطنت برگزیده شد. وی که در ابتدای به سلطنت رسیدن خویش با شوک کناره‌گیری پدرش از قدرت و تبعید وی مواجه شده بود، در ضمن بی‌ثباتی سیاسی در ایران موجب شده بود که نیروها و عناصری که رضاشاه برای ایجاد نظم در جامعه سرکوب کرده بود، به

فعالیت بپردازند، بستری را به وجود آورده بود که شاه کم‌قدرت در این فضای سیاسی اجازه‌ی فعالیت به این نیروها را بدهد و از سوی دیگر حکومت را به دولت و کابینه‌ی آن واگذار کند. در این دوره بود که پارلمان تبدیل به یک سازمان مستقل شد و سیاست‌مدارانی مانند مصدق که از زمان روی کار آمدن رضاشاه از صحنه‌ی کنش‌گری سیاسی کنار رفته بودند، به عرصه‌ی سیاسی بازگردند. احزاب فعالیت خود را از سر گرفتند، گروه‌های مختلف سعی در قبضه‌ی قدرت در دولت یا در پارلمان داشتند و با هم به رقابت می‌پرداختند. نگرش‌های متفاوت سیاسی که برای نمونه، حزب توده را مدافع منافع شوروی بود به میدان آورده بود و در مقابل مصدق که ملی شدن صنعت نفت را در دستور کار قرار داده بود، به عنوان رقیب ظاهر ساخت. از سوی دیگر دولت‌های پیش از مصدق به کنسرسیوم نفت پای‌بند بودند و بدین ترتیب سه جبهه‌ی متفاوت با سه دیدگاه در مورد نفت در جامعه شکل گرفته بود. انتخابات برگزار می‌شد و احزاب و گروه‌های سیاسی در انتخابات شرکت می‌کردند، اما در نهایت گروهی که در انتخابات پیروز می‌شد، سعی داشت تا سایر گروه‌های رقیب را از صحنه‌ی سیاسی کشور خارج کند.

منابع

- آبراهامیان، یراوند. (۱۳۹۲). تاریخ ایران مدرن. ترجمه‌ی محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- الیاس، نوربرت. (۱۳۹۳). در باب فرآیند تمدن؛ بررسی‌هایی در تکوین جامعه‌شناختی و روان‌شناختی آن. ترجمه‌ی غلامرضا خدیوی. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- تنهایی، حسین ابوالحسن. (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی نظری. تهران: انتشارات بهمن برنا.
- تنهایی، حسین ابوالحسن. (۱۳۹۴). جامعه‌شناسی معرفت و معرفت‌شناسی نظریه. تهران: انتشارات بهمن برنا.
- سیمل، گئورگ. (۱۳۹۲). درباره فردیت و فرم‌های اجتماعی. ترجمه‌ی شهناز مسمی‌پرست. تهران: نشر ثالث.
- طبری، احسان. (۱۳۹۵). جامعه ایران در دوران رضاشاه پهلوی. تهران: انتشارات فردوس.
- گفت‌وگو با فلیکس آقایان (فرزند الکساندر آقایان؛ وکیل و نماینده‌ی مجلس): نماینده‌ی آرامنه‌ی شمال در مجالس ۱۹، ۲۰ و ۲۱، سناتور دوره‌های ۵ و ۶ از تهران، بازرگان و رئیس فدراسیون اسکی. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۶۵ در پاریس، فرانسه توسط حبیب لاجوردی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد اول. دانشگاه هاروارد.
- گفت‌وگو با علی امینی (فرزند محسن خان امین‌الملک و داماد وثوق‌الدوله؛ رئیس‌الوزراء): نخست‌وزیر (۱۹۶۱)، وزیر اقتصاد (۱۹۵۰)، سفیر ایران در آمریکا. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۲/۹/۱۳۶۰ در پاریس،

فرانسه توسط حبیب لاجوردی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد اول. دانشگاه هاروارد.

- گفت‌وگو با محمدرضا آشتیانی (فرزند میرزا هاشم آشتیانی؛ روحانی و نماینده‌ی مجلس): مالک و بازرگان، نماینده‌ی دوره‌های ۶ و ۱۵ از ورامین. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳۶۱/۱۱/۸ در تیپرون، کالیفرنیا توسط حبیب لاجوردی).

- گفت‌وگو با حسین آزموده: افسر نظامی و دادستان ارتش، بازپرس محمد مصدق پس از بازداشت. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳۶۳/۱/۵ در پاریس، فرانسه توسط ضیاء صدقی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد اول. دانشگاه هاروارد.

- گفت‌وگو با مهدی آذر: فارغ‌التحصیل دارلفنون، دانشکده پزشکی تهران و لیون، پزشک و استاد دانشکده‌ی پزشکی، وزیر فرهنگ (۳-۱۹۵۲)، سیاست‌مدار جبهه‌ی ملی. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۰ در نورفولک، ویرجینیا توسط ضیاء صدقی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد اول. دانشگاه هاروارد.

- گفت‌وگو با امیر خسرو افشارقاسملو: وزیر امور خارجه، دیپلمات و سفیر ایران در آلمان، بریتانیا و فرانسه. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳۶۴/۷/۲۳ در لندن، انگلیس توسط حبیب لاجوردی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد دوم. دانشگاه هاروارد.

- گفت‌وگو با مصطفی الموتی: دارای تحصیلات دانشگاهی اقتصاد، مدیرمسئول روزنامه‌های داد و صبح امروز، معاون نخست‌وزیر در کابینه‌ی اقبال، نماینده‌ی دربار در مجلس شورای ملی در دوره‌های بیستم تا بیست‌وچهارم. (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۹ لندن، انگلیس توسط حبیب لاجوردی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد دوم. دانشگاه هاروارد.

- گفت‌وگو با شاپور بختیار: فارغ‌التحصیل حقوق و فلسفه از فرانسه، معاون وزیر کار. (۱۹۵۲). رهبر جبهه‌ی ملی دوم پس از آزادی از زندان، نخست‌وزیر. (۱۹۷۹)، راه‌اندازی نهضت مقاومت ملی در پاریس (انجام مصاحبه در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۱۵ در پاریس، فرانسه توسط ضیاء صدقی) در پروژه تاریخ شفاهی ایران. (به کوشش حبیب لاجوردی). جلد هفتم. دانشگاه هاروارد.

- گورویچ، ژرژ. (۱۳۵۱). دیالکتیک یا سیر جدالی در جامعه‌شناسی. ترجمه‌ی حسن حبیبی. تهران: شرکت سهامی انتشار.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۴). پیامدهای مدرنیت. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز.

- گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۶). راه سوم؛ بازسازی سوسیال دموکراسی. ترجمه‌ی منوچهر صبوری کاشانی. تهران: نشر پژوهش شیرازه.

تحولات نهاد سیاست در ایران از انحلال استبداد رضاشاه تا آغاز دیکتاتوری ...

- فوکو، میشل. (۱۳۹۳). مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان. ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهاننیده. تهران: نشر نی.
- میرسپاسی، علی. (۱۳۹۳). تأملی در مدرنیته ایرانی. ترجمه‌ی جلال توکلیان. تهران: نشر طرح نو.
- وبر، ماکس. (۱۳۹۰). دانشمند و سیاست‌مدار. ترجمه‌ی احمد نقیب‌زاده. تهران: نشر نی.
- وبر، ماکس. (۱۳۷۱). اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. ترجمه‌ی عبدالمعبود انصاری. تهران: نشر نی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۲). حکومت خودکامه: نظریه‌ای تطبیقی درباره‌ی سیاست و جامعه‌ی ایران در همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۲). نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران؛ نفت و توسعه‌ی اقتصادی. ترجمه‌ی علیرضا طیب. تهران: نشر مرکز.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۹۱). دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی. ترجمه‌ی محمدرضا نفیسی. تهران: نشر مرکز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی